

عطف

خاطرات پروانه بهار

● «مُرغ سَحَر» کتاب خاطرات پروانه بهار، دختر ملک الشعرای بهار، است که در انتشارات جهان کتاب منتشر شده است؛ کتابی که عنوان آن خاطره تصنیف آزادی‌خواهانه‌ای به همین نام از ملک‌الشعراى بهار را به یاد می‌آورد. ملک‌الشعراى بهار هم شاعری بزرگ بود و هم آزادی‌خواهی که دغدغه ظلم‌ستیزی داشت. شاعری که به‌جز مجموعه اشعارش، هم کتابی چون «سبک‌شناسی» را در کارنامه دارد و هم کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران» را. با خواندن خاطرات پروانه بهار درمی‌یابیم که او میراث آزادی‌خواهی پدر را تمام‌وکمال به ارث برده است، او در این خاطرات هم روایتی از دوره‌هایی از زندگی ملک‌الشعراى بهار به دست می‌دهد که می‌تواند مخاطبان و محققان ادبیات را در شناخت هرچه بهتر او یاری کند، و هم از حضور خود در جنبش‌های آزادی‌خواهانه جهان می‌گوید؛ جنبش‌هایی نظیر جنبش زنان در آمریکا، جنبش سیاهپوستان آمریکا و قیام مردم آمریکا علیه جنگ ویتنام.

خاطرات پروانه بهار در کتاب «مُرغ سَحَر» از کودکی او آغاز می‌شود. از زندگی در کنار خانواده و دوران مبارزات سیاسی پدرش و رنج‌هایی که پیامد این مبارزات بوده است. این خاطرات ادامه می‌یابد تا می‌رسد به ماه‌های پایانی زندگی ملک‌الشعراى بهار یعنی دوره‌ای که بهار برای درمان به سوئیس می‌رود و پروانه هم او را در این سفر همراهی می‌کند. این نخستین تجربه مواجهه پروانه بهار با دنیای خارج از ایران است. در ادامه کتاب خاطرات پروانه بهار از دوران تحصیلمش در آمریکا و حضورش در جنبش‌های آزادی‌خواهانه را می‌خوانیم.

«مُرغ سَحَر» با پیشگفتاری از فاطمه کشاورز و مقدمه‌ای از مجید تهرانیان همراه است. فاطمه کشاورز در بخشی از پیشگفتار خود «مُرغ سحر» را کتابی دانسته که در آن «ماجرای سفر درونی» پروانه بهار روایت می‌شود. سفری که پروانه بهار در آن «از جغرافیای بیرون بهره می‌گیرد تا جهان درون را بسازد و آن را به شهری روشن و پرحرکت بدل کند». او همچنین به زبان گرم و عاری از تکلف کتاب به‌عنوان یکی از نقاط قوت آن اشاره می‌کند.

بعد از این پیشگفتار، مقدمه مجید تهرانیان آمده است. در بخشی از این مقدمه می‌خوانید: «آنچه در این خاطرات بیش از هر عامل دیگر جلب‌توجه خواننده را می‌کند، روح آزادی‌خواه، مبارز و انسان‌دوست نویسنده است. داستان پروانه داستان جهانی پراشوب است که در آن ارزش‌های کهنسال



یک فرهنگ پایدار و اصیل به شکل مبارزات شخصی واجتماعی کن زن دلیر به اوج تجلی می‌رسد. مرغ سحر ملک‌الشعرا و پروانه بهار در این سرگذشت شیرین و پندآموز سرود زیبایی آزادی نوع بشر را می‌خواند».

کتاب «مُرغ سَحَر» شامل ۱۴ بخش است با عنوان‌های: خانه پدری، کودکی ما، اهمیت و نقش مادر در زندگی ما، حبس، آزادی‌ها و جدایی، بیماری پدر و خاطرات سوئیس، بازگشت پدر به ایران، آمریکا، تحصیل در آمریکا، جنبش زنان در آمریکا، جنبش سیاه‌پوستان آمریکا، قیام مردم آمریکا علیه جنگ ویتنام، خاتمه و سخن پایانی.

آنچه می‌آید برگرفته از بخش «اهمیت و نقش مادر در زندگی ما» از این کتاب است و نقل قسمتی از خاطرات پروانه بهار از دوران تبعید پدرش به اصفهان: «به خاطر دارم که آن سال زمستان اصفهان بسیار سخت و یخ‌رفت بود و ریزش برف‌های سنگین رفت‌وآمد را بر مردم مشکل کرده بود. من و خواهرم هر روز صبح همراه محمدحسن که لله ما محسوب می‌شد به مدرسه می‌رفتیم. کوجه‌های تنگ و کثیف و پر از برف و گل چسبیده مانع راه رفتن می‌شد و پی‌درپی لیز می‌خوردم و بر زمین می‌افتادم و گریه سر می‌دادم. محمدحسن که او را بابامدمسن می‌نامیدیم، مرا بلند می‌کرد، برف را از لباس‌هایم می‌تکاند و من از شدّت سرما گریه می‌کردم. او دستم را می‌گرفت و توارشم می‌کرد و به مدرسه می‌رساند. ولی مامولک دخترِ جَدی و بر خود مسلط بود و بسیار هم خوب درس می‌خواند. ما در یکی دو دبستان ویرانه و کلاس‌های سرد و بدون گرمای کافی درس می‌خواندیم و بزرگ می‌شدیم. در همین ایام که ما در اصفهان روزگار سختی را می‌گذرانیدیم و در تنگدستی غوطه می‌خوردیم، مادر نیز سرگرم فعالیت برای نجات پدر از تبعید بود. به‌شکوه که گویی مصیبت و رنج ما راضی‌اش نکرده بود، به شهربانی دستور داد تا بهار را از اصفهان به یزد منتقل کنند. او می‌خواست پدر هرچه بیشتر از تهران و دوستانش دور باشد، شاید رندان به او گفته بودند که پدر در اصفهان دوستان خوبی پیدا کرده است که تنهایش نمی‌گذارند. مگر نه اینکه رضاشاه از پدر می‌ترسید؟ پس از مشورت‌های بسیار با دوستان اصفهان و تهران، پدر از آنها خواست تا نزد رضاشاه روند و از اوام را به یزد منصرفش سازند چون دیگر برای دربه‌دری و گرفتاری مضاعف را نداشت و سرانجام دوستان، رضاشاه را از این فکر تازه منصرف کردند و ما همچنان در اصفهان ماندیم».

ادبیات

نگاهی به مجموعه داستان «یحیای زاینده‌رود» نوشته کیهان خانجانی

ماخولیایی‌کردن ماتم

فرشید فرهمندنی



روانکاوانه ماخولیای نوشته است که ماخولیای زمانی رخ می‌دهد که فرد ابژه میلش را از دست می‌دهد و در حسرتی ابدی برای دستیابی به آن ابژه میل باقی می‌ماند و چنانچه امکان سوگواری از او سلب شود، همواره درگیر این مکانیسم ماخولیایی باقی خواهد ماند؛ درحالی‌که با فرایند سوگواری یا ماتم عملاً از بار ماخولیایی روان کاسته می‌شود و فرد پس از مدتی به زندگی عادی بازمی‌گردد. اما فارغ از این جنبه روانکاوانه ماخولیای که اتفاقاً در بعضی از داستان‌های این مجموعه خیلی زیبا پرداخت شده است، جنبه دیگری هم از ماخولیای وجود دارد که برگرفته از خود تاریخ و بوطیقای ادبیات است، درواقع تحلیل دیگری از ماخولیای که ریشه در متن‌شناسی پیش از ظهور روانکاوی دارد و برگرفته از اسطوره‌ها و یک‌سری متون ادبی کلاسیک است. یک نمونه شاخص از این‌گونه شخصیت ماخولیایی با سودایی را در این نمایشنامه «هر طور که می‌خواهی» شکسپیر می‌توان سراغ گرفت. در این اثر، شخصیتی هست به‌نام «ژاک سودایی» که در یک تک‌گویی بلند اشاره می‌کند که اشتغال به بعضی از شغل‌ها اساسا ماخولیای به دنبال دارند، چون نیازمند درجه بالایی از تمرکز و درون‌گرایی هستند و انزوا و دقت و وسواس ناشی از آنها، این مشاغل را به مشاغل ماخولیایی تبدیل می‌کند، مشاغل افرادی مثل ستاره‌شناسان، بافندگان، کفاشان و غیره. البته او در مورد خودش می‌گوید که ماخولیای من مثل بافنده‌ها نیست، ماخولیای من مثل ستاره‌شناس‌ها نیست، ماخولیای من مثل شوالیه‌ها نیست و غیره. این تک‌گویی پربغز بعدها مورد توجه بسیاری از تحلیل‌گران قرار گرفته است، مثلاً سیالند، نویسنده بزرگ آلمانی هم در رمان «حلقه‌های رحل» همین مسئله اشتغال به برخی از شغل‌ها را محور بررسی ماخولیای قرار داده و خود نویسنده‌گی را هم در آن زمره قرار داده است. حال با این مقدمه می‌توان نقبی زد به خود داستان «یحیای زاینده‌رود»: داستان کفاشی‌که نوزاد تازه‌تولدیفاته‌اش می‌میرد و در بیمارستان جنازه‌اش را در یک جعبه کفش (اشکارتی ظریف به شغل مرد) می‌گذارند و به دستش می‌سپارند. در این داستان شاهد بالاترین درجه ماخولیای برخاسته از شغل کفاشی هستیم، کفاش وقتی نوزاد مرده‌اش را از بیمارستان می‌گیرد، مدام در حال تک‌گویی درونی با خود است و بچه مرده داخل جعبه کفش را با ماخولیایزده در سطح شهر اصفهان با خود می‌چرخاند. در این داستان که به نظر من بهترین داستان این مجموعه است، با ترکیب هنرمندانه‌ای از طیف‌های نظری برگرفته از روانکاوی و تاریخ ادبیات و درام مواجه هستیم که می‌تواند روایت تازه‌ای از فقدان به دست دهد و از این جهت، از داستان‌های دیگر این مجموعه، یک پله جلوتر است. در این داستان دیگر از آن نگاه نوستالژیک، قطب‌بندی‌های خیر و شری خبری نیست و رنگ‌بندی‌ها و توصیف‌ها و نفوذ به عمق آدم‌ها و داستان، رویکرد معاصرتری دارد. نویسنده در این داستان



نکته دیگر این است که در این داستان‌ها در کنار ترسیم فضای سنگین سوگ و فقدان، پیچش و امتزاج غریزه مرگ و ناتوانس با اروس و عشق هم مطرح شده است، مثلاً در داستان «قصه به سر نمی‌رسد» امتزاج عشق و مرگ و وزن‌کشی‌ای که در این داستان اتفاق می‌افتد، به‌خوبی نشان داده شده است. فضایی که بر این داستان‌ها حاکم است باعث شده تا شاهد یک جور فضای ماخولیایی باشیم. نقطه قوت این داستان‌ها این است که ماخولیای آن صرفاً برخاسته از جنبه‌های روانکاوانه نیست، زیگموند فروید در مقاله معروفش «ماتم و ماخولیا» درباره جنبه

داتنه الیگیری از مهم‌ترین چهره‌های ادبیات جهانی است و شاهکارش، «کمدی الهی» نیز یکی از درخشان‌ترین میراث‌های ادبیات کلاسیک به شمار می‌رود. «کمدی الهی» اولین‌بار چند دهه پیش به فارسی ترجمه شد و امروز چندین ترجمه از آن در دست است. رد «کمدی الهی» در شعرا و نقاشی‌های پس از داتنه دیده می‌شود و بسیاری از نویسندگان و شاعران و هنرمندان بر اساس داستان‌های این منظومه آثار متعددی آفریده‌اند.

مهدی سحابی سال‌ها پیش ترجمه‌ای از کتاب «داتنه الیگیری» نوشته مارک موسی به دست داد و این کتاب اولین‌بار در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسید. نشر مرکز نیز به‌تازگی چاپ تازه‌ای از این کتاب را منتشر کرده است. در این کتاب کم‌حجم، به‌طور اجمالی به زندگی و آثار داتنه پرداخته شده است. داتنه در ماه می ۱۲۶۵ میلادی در فلورانس متولد شد. خانواده او را می‌توان از اشراف آن دوران دانست و خود داتنه نیز بعدها به چهره سرشناسی در فلورانس بدل شد. در بخشی از کتاب که به زندگی داتنه مربوط است، درباره دوران کودکی او آمده: «تا آنجا که از نوشته‌های داتنه می‌توان دریافت، از زندگی خانوادگی خاطرات خوشی داشته است. با اطمینان می‌توان گفت که از تربیت خوبی

برخوردار بوده است، هرچند که از جزئیات آن چندان چیزی شناخته نیست، بعید نیست که به مدرسه‌های ابتدایی راهبان فرانسیسی و بعدها به مدرسه فلسفه ایشان رفته باشد. موقعیت اجتماعی ساده خانواده مانع از آن نشد که داتنه به تحصیلات خود ادامه دهد، یا زندگی یک جوان نجیب‌زاده را بگذراند. از نوشته‌هایش برمی‌آید که هم با زندگی روستایی و هم با زندگی شهری آشنا بوده است. احتمال می‌رود که داتنه، در دوره‌ای که خواهان کسب مهارت در سبک‌دانه، بیانی بوده، فن بیان را نزد برونوتو لاتینی، دانشمند و سیاست‌مدار فلورانسی، آموخته باشد و آن‌چنان‌که خود می‌گوید، از او فراگرفته باشد که آدمی چه‌گونه می‌تواند جاودان شود.»

«زندگی نو» یکی از نخستین آثار داتنه، مجموعه‌ای از شعر و نثر است و از سی‌ویک شعر همراه با نثر تشکیل می‌شود. این اثر یکی از نخستین نمونه‌های مهم نثر ایتالیایی و احتمالاً اولین اثر داستانی است که در آن نثر واقعاً برای ارائه یک روایت دنباله‌دار، بلکه همچنین برای توضیح شزل نشان

می‌کند که «اگر مشیت آنی که شکوفایی

نگاه

روایت وحشت

● «از تابستان ۲۰۱۵، در آلمان زندگی می‌کنم. فاصله موصل تا اربیل در شمال شرقی عراق با اتومبیل دو ساعت و از اربیل تا آلمان، فقط پروازی چهارساعته است، تا اینجا فقط چهار ساعت پرواز فاصله است. اما دو کشور، دو دنیای متفاوت را زندگی می‌کنند: یکی در جنگ، دیگری در صلح. حتما فکر می‌کنید از بالاخره رفتن به جایی پر از صلح خیلی خوشحال بودهام. اما کنار آمدن با این دنیای جدید و غریب، برای من فرایند آسانی نبوده است. برای اوین هم سخت است. و متأسفانه، در یک شهر ثبت‌نام نشدیم، یعنی نمی‌توانستیم با هم باشیم. اما با تلفن با هم در تماسیم و مرتباً در جریان زندگی هم هستیم». این سطور بخش‌هایی است از روایت یکی از قربانیان جنگ داعش که پس از رهایی از بحران می‌خواهد به جریان عادی زندگی برگردد. جنگ‌ها در نقطه‌ای به پایان می‌رسند اما تبعات و بحران‌های ناشی از آن گاهی تا چند نسل ادامه می‌یابد. فریده خلف یکی از قربانیان داعش است که پس از فرار از دل جنگ توانست خود را به آلمان برساند و بعد روایتش را از روزهای سیاه زندگی‌اش به دست دهد.

فریده خلف اهل جامعه ایزدی روستای کوچو در عراق است. تنها وقتی ۱۹ سال داشت داعش به روستای آنها حمله کرد و او و دوستانش را به بردگی برد و فروخت. خلف پس از آنکه توانست از دست نیروهای داعش فرار کند خودش را به اردوگاه مهاجران عراقی رساند و به مادر و برادرانش پیوست و پس از آن در سال ۲۰۱۵ پاننده آلمان شد. «خزتری که از زندان داعش گریخت» کتابی است که در آن فریده روایتش از روزهای جنگ را به دست داده است. این کتاب حاصل مصاحبه‌های آندریا سی.هافمن نویسنده، خبرنگار و متخصص خاورمیانه و وضعیت زنان در کشورهای مسلمان با فریده خلف است و به شکلی داستانی روایت شده است.

بخش اول کتاب، «آن‌گونه‌که زمانی بود»، به روزهای پیش از حمله داعش مربوط است: «ما در کوچو، روستایی در دشت جنوب کوه سنجار در شمال عراق، زندگی می‌کردیم که ۱۷۰۰ سکنه داشت. در بهار، حومه روستا غرق در رنگ‌های رنگین‌کمان است. اطراف روستا درختان و گیاهان بسیاری شکوفه می‌دهد، همین‌طور علف‌هایی که گیوپایان بزهایشان را آنجا به چسرا می‌برند. در تابستان، گرما همه‌چیز را خشک می‌کند و گیاهان



پُرمرده می‌شوند. به همین دلیل روستائیان در اطراف کوچو چند برکه ایجاد کرده بودند که زمین‌هایمان را با آن‌ها آبیاری می‌کردیم. هرروز باید باغمان را که دیوارهای بلند محصورش کرده بود هم آب می‌دادیم. این یکی از کارهای من بود. صبح و غروب می‌باشیدم.» تا پیش آنکه جنگ به این روستا کشیده شود، زندگی سیر طبیعی را طی می‌کرده اما در درگرفتن جنگ همه‌چیز به یکباره عوض می‌شود و تمام مناسبات معمولی و روزمره جایشان را به بحرانی غیرقابل‌پیش‌بینی می‌دهد.

فریده خلف در این کتاب، ماجرای هولناک درزیده‌شدنش از سوی نیروهای داعش را شرح می‌دهد و همچنین از روزهایی می‌گوید که به عنوان برده جنسی مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفته است. با این حال، در روایت او می‌بینیم که او با وجود تمام این‌ها، توانسته و مقاومت و نقش پررنگش برای نجات خود و دختران دیگر از مرگ، با شکنجه‌های مختلف روبه‌رو شده است. او بعد از آنکه موفق می‌شود فرار کند، جسارت بیشتری پیدا و سرگذشتش را برای آندریا هافمن روایت می‌کند. این کتاب که به نوعی خاطرات او از روزهای آسارتش در دوران جنگ است، رگه‌هایی از امید را در خود دارد و این همان نکته‌ای است که به او کمک کرده بود تا به ادامه زندگی و فرار از زندان داعش فکر کند. در بخشی از کتاب که مربوط به لحظه فرار دختران از دست نیروهای داعش است، می‌خوانیم: «فضایی وسیع در تاریکی مطلق پیش رویمان بود: صحرا. آنجا منتظر بقیه دخترها ماندیم؛ قارامان این بود. و هر چهارتاری آنان موفق شدند. همگی دستان هم را گرفتیم تا کسی در تاریکی کم نشود؛ اوین در ابتدا و من در انتهای صف. بعد شروع به دویدن کردیم، با پایهای برهنه، مانند کورها می‌دویدیم و نمی‌دیدیم رو به کدام سو می‌رویم. سرما و رطوبت را کف پاهایم احساس نمی‌کردم. ناگهان صدای پارس سگان را جایی همان حوالی شنیدم. حتماً سربازان داعشی حیوانات را بیرون اردوگاه مستقر کرده بودند تا به هر متجاوزِی هشدار دهند. آیا به افسار بسته بودند؟ یا آزادانه پرسه می‌زدند؟ آیا به ما حمله کرده و با دندان‌هایشان تکه‌تکه‌مان خواهند کرد؟ نمی‌توانستیم سگ‌ها را جایی ببینم، اما با صدای پارس‌شان جهنمی از آشوب به پا کرده بودند. نه، نه! همه نگهبانان را بیدار می‌کنند و آن‌ها هم فوراً می‌فهمند اشکالی وجود دارد و دنبال ما می‌گردند، با همه توانمان، سریع‌تر دویدیم».

همه‌چیز از اوست بر این باشد که زندگی‌ام چند سالی دیگر بیاید، امید دارم درباره دلدارم چنان بنویسم که اکنون برای هیچ دلداری نوشته نشده است». «کمدی الهی» را می‌توان حاصل این عزم داتنه دانست. امروز دقیقاً مشخص نیست که داتنه سرودن این منظومه را از چه زمانی شروع کرد اما برخی معتقدند که این کار خیلی زود، یعنی از ۱۲۰۷ میلادی آغاز شد. داتنه خود درباره این شاهکارش نوشته بود که هدفش از نوشتن این منظومه این بوده که «همه کسانی را که در این جهان زندگی می‌کنند از سیه‌روزی نجات دهد و به شادکامی رهنمون شود». منظومه دارای سه بخش «دوِرخ»، «برِزخ» و «بهشت» است و هر بخش شامل سی‌وسه چکامه است به استثنای «دوِرخ» که سی‌وچهار چکامه دارد و چکامه آغازنش پیش‌درآمدی بر کل اثر است. در بخشی از کتاب درباره مضمون اصلی «کمدی الهی» آمده: «درام با محور اصلی داستان منظومه سیروسلوک مردی به‌سوی خداست، شرح این است که چگونه خداوند به یاری باتاریچه شاعر را به رستگاری می‌رساند. و نتیجه‌ای که داتنه مایل است خواننده به خاطر بسپارد این است که خداوند آن‌چه را که با یک نفر کرده با هرکسی می‌تواند بکند، به شرطی که هرکسی اشتیاق چنین سیروسلوکی را داشته باشد».